بسمه تعالی

[فرض پنجم (تکرار تکبیرة الاحرام از روی علم و عمد) 1](#_Toc64223517)

[وجه اول برای بطلان نماز 1](#_Toc64223518)

[مناقشه امام قدس سره 1](#_Toc64223519)

[بررسی مناقشه امام قدس سره 2](#_Toc64223520)

[وجه دوم برای بطلان نماز 5](#_Toc64223521)

[مناقشه امام قدس سره 5](#_Toc64223522)

[جواب از مناقشه 6](#_Toc64223523)

[شروع نماز جدید در أثنای نماز از روی نسیان 7](#_Toc64223524)

[شکل صحیح تکبیر و حکم اتصال به ما قبل و ما بعد 8](#_Toc64223525)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به حکم زیاده تکبیرة الاحرام در نماز بود؛ در جلسه قبل فرض سوم و چهارم بررسی شد. فرض پنجم تکرار تکبیرة الاحرام از روی علم و عمد بود که مرحوم شیخ انصاری به جهت تشریع بودن حرام و کلام مبطل دانستند.

## فرض پنجم (تکرار تکبیرة الاحرام از روی علم و عمد)

بحث راجع به زیادی عمدی در تکبیرة الاحرام بود.

## وجه اول برای بطلان نماز

مرحوم شیخ انصاری به جهت این که مصداق تشریع محرّم است مبطل نماز دانستند.

### مناقشه امام قدس سره

**امام قدس سره فرمودند**: تشریع موجب حرمت فعل نمی شود و تشریع، عنوان ثانوی عرضی است که حرمت آن موجب اتصاف عنوان ذاتی فعل به حرمت نمی شود و این فعل همان حکم سابق –از وجوب، اباحه و حرمت- را دارد؛ لذا حکم تکبیرة الاحرام همان حکم سابق است و حرمت از عنوان تشریع به عنوان فعل سرایت نمی کند.

علاوه بر این که به نظر ما تشریع محال است؛ مگر می شود چیزی که انسان می داند نیست اعتقاد پیدا کند که وجود دارد. بله، اگر لساناً معتقد شود که وجود دارد کذب خواهد بود ولی اعتقاد پیدا کردن به وجود چیزی که نیست، ممتنع است و أصلاً عقد القلب همان علم است و محال است علم نداشته باشیم یا علم به عدم داشته باشیم و عقدالقلب بر وجود آن ببندیم. ایشان به صورت مفصل در بحث موافقت التزامیه در اصول، بیان نموده اند که تشریع قلبی محال است و ایشان جحود در آیه﴿وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً﴾[[1]](#footnote-1) را به معنای انکار لسانی می دانند یعنی ابوجهل به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد قلبی که همان علم است داشت و تنها با زبان خود انکار می کرد.

#### بررسی مناقشه امام قدس سره

**به نظر ما این فرمایش تمام نیست**؛ ما معتقدیم تشریع أصلاً عنوان منطبق بر خارج نیست و به معنای «أن تدین الله بما لاتعلم» است یعنی تدیّن و بناء بر ثبوت حکمی در شرع است با این که علم به آن ندارد و فعلی جوانحی است که حرمت آن أصلاً منطبق بر فعل نمی شود؛ مثلاً اگر کسی مثل بقیه مردم قنوت را انجام دهد ولی بناء بگذارد که قنوت واجب است، قنوت مصداق تشریع نخواهد بودو کار حرامی که این شخص انجام می دهد همان چیزی است که در روایت بیان نموده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِيَّاكَ وَ خَصْلَتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ»[[2]](#footnote-2) که از تدین بما لایعلم در روایت نهی شده است و قنوت، مبرز تدیّن بما لاتعلم و مبرز افتراء علی الله نیست.

لکن بدعت، عنوان منطبق بر عمل خارجی است و نماز تراویح که در خارج انجام می دادند مصداق بدعت بوده است. اگر کسی تکبیرة الاحرام را دو مرتبه بگوید و مبرز عملی افتراء علی الله شود یعنی خود این فعل مصداق افتراء علی الله و مصداق بدعت شود خود این فعل حرام خواهد بود.

**امام قدس سره فرمودند**: تشریع ممتنع است.

**در جواب می گوییم:** أولاً بحث در مورد بدعت است و مقصود مرحوم شیخ که فرمود «تشریع محرّم است» أعم از بدعت و تشریع است و بدعت أمری کاملاً ممکن بلکه واقع است و اگر اشکالی باشد اشکال در اعتقاد به وجود چیزی است که می دانیم نیست یا شک داریم هست یا نه، که فیض کاشانی هم اشکال کرده اند.

ثانیاً، به نظر ما این اشکال وارد نیست: یک عقد القلبی است که از مقوله انفعال نفس است که مساوق با قطع است، أما یک عقد القلبی داریم که از مقوله فعل نفس است که همان خضوع النفس أمام الواقع است که در اختیار شخص است. آیا بین ابوجهل و عمار یاسر که هر دو نبوت پیغمبر را انکار کردند واقعاً تفاوتی وجود ندارد و هر دو به نبوت پیغمبر اعتقاد داشتند و یکی به خاطر تکبّر و غرور انکار لسانی کرد و دیگری به خاطر تقیه از دشمن، انکار لسانی کرد؟! آیا واقعاً در نفس این دو نسبت به نبوت پیغمبر تفاوتی وجود ندارد؟! قطعاً تفاوت وجود دارد و عمار یاسر در رابطه با نبوت پیغمبر، عقد القلب به معنای خضوع القلب داشت ولی ابوجهل و دیگر کفار خضوع قلبی در مقابل نبوت پیغمبر نداشته اند.

کسانی هم که تشریع می کنند عقد القلب به معنای انفعال النفس که مساوق با قطع است را ندارند ولی یک ادّعای نفسانی نسبت به وجود یک شیء که نمی دانند موجود است، دارند. بحث تشریع تشبیه نکنید به این بحث که چطور ممکن است که الآن روز باشد و بناء بگذارم بر این که شب است که ممکن نیست؛ زیرا تشریع در مواردی ممکن است که انسان بتواند قوه‌ی واهمه را بر قوه‌ی عاقله غالب کند؛ یعنی باید شبهاتی ایجاد شود که منافات با قطع هم ندارد ولی منشأ تغلیب قوه‌ی واهمه بر قوه‌ی عاقله می شود و این، منشأ تشریع می شود. همه چیز که مثل وضوح شب بودن و روز بودن نیست تا گفته شود مگر می شود الآن بناء بگذارم شب است با این که می دانم روز است، بله این بناء ممکن نیست زیرا واضح است و قابل تشکیک نیست؛ ولی تشریع در اموری که قابل تشکیک اند ممکن است و بالوجدان صرفاً دروغ نمی گوید بلکه در نفس خود ادّعا می کند که این أمر، موجود است با این که قاطع به وجود آن نیست؛ این أمری است که بالوجدان معقول و ممکن است.

بله ادعای لسانی نسبت به این که الآن شب است اشکالی ندارد ولی بحث ما راجع به اعتبار نیست بلکه راجع به تکوین است و در نفس خود ادّعا می کند که الآن شب است[[3]](#footnote-3).

**نکته:** این که بگوید «شارع گفته است این فعل واجب است» اخبار است و تشریع نیست؛ تشریع این است که بگوید شرعاً واجب است با این که می داند واجب نیست و تشریع جز در مواردی که امکان تشکیک و تغلیب قوه واهمه بر قوه عاقله باشد ممکن نیست. این که برخی بدیهیات مثل اصل وجود خود را انکار می کنند به حدی رسیده اند که در آن بدیهی تشکیک می کنند و بدیهی را از بداهت ساقط می کنند و قوه واهمه بر قوه عاقله تغلیب می شود.

خلاصه بیان ما این است که: بدعت أمری منطبق بر خارج است و تشریع أمری منطبق بر فعل النفس است؛ این که قنوت مانند انجام شود و اعتقاد پیدا کند که قنوت واجب است بدعت نیست بلکه تشریع نفسانی است که «ایاک ان تدین الله بما لاتعلم» شاملش می شود ولی قنوت او حرام نیست.

**امام قدس سره فرمودند**: حرمت تشریع –یا به تعبیر ما حرمت بدعت- به عنوان خارجی سرایت نمی کند.

**در مورد کلام امام قدس سره می گوییم:** تعدد عنوان را قبول داریم، أما باید به دو مطلب توجه کرد:

**مطلب اول این است که:** ایشان اجتماع أمر و نهی با تعدد عنوان را جایز می دانند و ما نیز جایز می دانیم چون معتقدیم حکم از عنوان به معنون سرایت نمی کند لکن در جایی که أمر به طبیعت و نهی به حصه ای از طبیعت تعلّق بگیرد، ولی اگر نهی هم به طبیعت تعلّق بگیرد اجتماع أمر و نهی معقول نیست؛ مثلاً اگر طبیعت نماز أمر و طبیعت ایذاء والدین نهی داشته باشد و نماز شب هم به هر صورتی که خوانده شود مصداق ایذاء والدین باشد و مندوحه در بین نباشد، نمی توان گفت که این نماز شب مستحب است زیرا این که این فعل بما هو معنون بعنوان صلاة اللیل بخواهد أمر داشته باشد یعنی مکلف ترغیب به انجام آن شود با این نمی سازد که بما هو معنون بعنوان ایذاء الوالدین نهی داشته باشد یعنی مکلف از ایجاد آن زجر بشود؛ بعث و زجر نسبت به ایجاد فعل واحد ولو با تعدد عنوان، معقول نیست.

**آنچه در بحث اجتماع أمر و نهی تصویر شده است این است که:** به طبیعت نماز أمر شده باشد و از یک فرد نماز که نماز در مکان مغصوب باشد نهی شده باشد که غصب نکن که اگر در مکان مغصوب نماز خوانده شود از باب اجتماع أمر و نهی تصحیح می شود؛ لذا اگر مولا بگوید «با تمام آب هایی که در منزل وجود دارد وضو بگیر» و از طرف دیگر بگوید «غصب نکن» و بعضی از این آب ها غصبی باشد معقول نخواهد بود زیرا أمر انحلالی به وضو با این آب هایی که در خانه است با نهی انحلالی از غصب که بخشی از این آب ها غصبی است قابل جمع نیست و فعل واحد نمی تواند هم أمر و هم نهی داشته باشد، هم محبوب و هم مبغوض باشد. و اگر یک آب غصبی و یک آب مباح باشد و أمر به طبیعت وضو گرفتن و نهی از طبیعت غصب صورت بگیرد و مکلف با آب مغصوب وضو بگیرد از باب اجتماع أمر و نهی خواهد بود ولی این که بگوید با این آب که غصبی است وضو بگیر و بعد بگوید غصب نکن، با هم جمع نمی شوند زیرا زجر از فعل واحد و بعث به آن قابل جمع نیست و فرض این است که تکبیرة الاحرام دوم، مندوحه ندارد و مصداق تشریع محرم یا بدعت محرمه است.

**تذکّر:** بحث ترتّب (که ایذاء والدین نکن، اگر می کنی نماز شب بخوان) بحث دیگری است که اشکالاتی دارد و گفتیم خلاف ظاهر است و قصد توضیح این بحث را نداریم.

**مطلب دوم این است که:** به نظر صحیح عمل عالم عامد و جاهل مقصر در اجتماع أمر و نهی باطل است؛ زیرا قصد قربت از او متمشی نمی شود. البته این بحث مبنایی بوده و امام قدس سره قبول ندارند.

**پس اشکال اصلی به شیخ انصاری این است که**: تکبیر دوم حرام است و أمر ندارد، أما این گونه نیست که هر ذکر الله که أمر نداشته باشد مبطل نماز باشد؛ آنچه مبطل نماز است تکلم است که انصراف به تکلم آدمی و تکلم به نحو متعارف دارد. لذا ذکر یا آیه واجبی که وسواس در نماز تکرار می کند قطعاً أمر ندارد چون اعتنای به وسوسه یا حرام است و یا لااقل مکروه است و بعید است کسی کراهت را هم انکار کند (این که گفته شود تعبیر «ای عقل له و هو یطیع الشیطان» ارشاد به این است که چرا خودش را اذیت می کند و چرا خودش را اسیر شیطان کرده است خلاف ظاهر است و ظاهر آن لااقل نهی کراهتی از اعتنای به وسوسه است) و نمی توان در مورد وسواس جواز اجتماع أمر و نهی را مطرح کرد زیرا اعتناء به وسوسه مندوحه ندارد ولی بالاخره ذکر خدا ولو ذکر محرم یا ولو مکروه است که أمر ندارد و دلیلی بر مبطلیت آن وجود ندارد.

**نکته:** این که تکبیرة الاحرام همان الله اکبر است موجب نمی شود که مشمول «کل ما ذکر الله و النبی فی الصلاة فهو من الصلاة» شود زیرا از الله اکبر به قصد تکبیرة الاحرام انصراف دارد و لذا أمر خدا شامل این الله اکبر به قصد تکبیرة الاحرام نمی شود. بله، اگر الله اکبر به قصد ذکر مطلق باشد اشکالی ندارد.

## وجه دوم برای بطلان نماز

**وجه دومی که مرحوم خویی برای بطلان این نماز بیان نموده اند این است** که: تکبیر دوم أمر ندارد چون تکبیرة الافتتاح بعد از گفتن تکبیرة الافتتاح معنا ندارد و چون تکبیر دوم را به قصد جزئیت اتیان کرده است زیاده صدق می کند یعنی چیزی که مأمور به نبوده است را به قصد جزئیت نماز اتیان کرده است که مشمول «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» خواهد بود. که این اشکال، وارد است.

### مناقشه امام قدس سره

**امام قدس سره فرموده اند**: حدیث لاتعاد شامل مطلق زیاده ولو زیادی عمدی می شود و «السنة لاتنقض الفریضه» از عالم عامد انصراف ندارد و «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» هم مجمل است و ایشان بیانی داشتند که نمی توان به اطلاق «من زاد» أخذ کرد زیرا شامل زیادی سهوی غیر ارکان می شود که قطعاً اعاده ندارد و لذا أمر دایر است بین این که آن را به زیادی سهوی در غیر ارکان تخصیص بزنیم یا این که «علیه الاعاده» را بر استحباب اعاده حمل کنیم و مرجحی وجود ندارد و محتمل است که «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» استحباب اعاده را بیان کند یا مربوط به زیاده رکعت باشد. پس مردد است که مراد از «من زاد» زیادی عمدی است یا زیاده ارکان است یا بگوییم مطلق زیاده ولو زیاده سهوی در غیر ارکان است و «فعلیه الاعاده» بر استحباب اعاده حمل می شود و مرجّحی وجود ندارد که بر زیادی عمدی یا زیادی در ارکان حمل کنیم.

#### جواب از مناقشه

**انصافاً این مطالب صحیح نیست؛** حدیث لاتعاد از عالم عامد انصراف دارد و «السنة لاتنقض الفریضه» نیز از عالم عامد انصراف دارد و عرفی نیست «من زاد» را مجمل بدانیم زیرا تخصیص موضوعی (که زیادی سهوی غیر ارکان تخصیص خورده باشد) عرفاً مقدم است بر این که «علیه الاعاده» را بر استحباب حمل کنیم.

**علاوه بر این که:** مهم نیست «من زاد» شامل زیادی عمدی بشود یا نشود از این جهت که أدله ماعیت زیاده، مختص به «من زاد» نبوده و روایت قاسم بن عروه «لَا تَقْرَأْ فِي الْمَكْتُوبَةِ بِشَيْ‌ءٍ مِنَ الْعَزَائِمِ فَإِنَّ السُّجُودَ زِيَادَةٌ فِي الْمَكْتُوبَةِ»[[4]](#footnote-4) نیز از زیاده در نماز فریضه نهی می کند و قدرمتیقن آن عالم عامد است. بله، اگر حدیث لاتعاد بر آن حاکم باشد مشکلی ندارد ولی حدیث لاتعاد از عالم عامد ولو عالمی که متعمداً خلاف حکم تکلیفی عمل می کند انصراف دارد و لذا کسی از فقهای ما غیر از میرازی شیرازی دوم کسی بیان ننموده است که لاتعاد شامل عالم عامد هم می شود نه قبل از او و نه بعد از او کسی این حرف را نزده است که همین مطلب کشف می کند که فرمایش ایشان خلاف ظهور عرفی بوده است.

**امام قدس سره بیان نموده اند که**: نگویید تکبیر دوم سبب بطلان نمازی است که شروع کرده است؛ زیرا بر فرض سبب بطلان باشد سبب حرام که حرام نیست و نهایت این است که نماز اول را باطل می کند و نماز جدید می شود.

**جواب مطلب مذکور این است که**: بله اگر قطع فریضه حرام نباشد و اتمام نماز واجب باشد صحیح است که گفته شود تکبیر دوم نهایت مانع از صحت نماز قبلی است و ضد اتمام نماز قبلی است و ضد اتمام که حرام نیست. أما ظاهر این است که شما قطع فریضه را حرام می دانید که عنوانی منطبق بر تکبیر دوم است و اگر تکبیر دوم مبطل نماز قبلی باشد (اگر حدیث لاتعاد شامل آن شود و مبطل نباشد که بحث دیگری است) مشکل است که تکبیر دوم را سبب ابطال نماز بدانیم بلکه عرفاً خود این تکبیر دوم مصداق قطع فریضه است و قطع فریضه منطبق بر همین تکبیر دوم است.

پس این که ایشان می فرماید اگر تکبیر دوم مبطل نماز قبلی باشد سبب ابطال است و ابطال حرام است ولی سبب ابطال که حرام نیست و لذا نماز جدید صحیح است؛ که به نظر ما این مطلب صحیح نیست و تکبیر دوم مصداق قطع و نقض می شود و حرام است و قطع به معنای ایجاد قاطع است و قطع کردن با همین تکبیر دوم حاصل می شود و همین تکبیر دوم مصداق قطع می شود؛ مثل احداث حدث بعد از وضو که این گونه نیست که احداث مبطل و ناقض باشد ولی خود حدث ناقض نباشد بلکه خود این حدث وضو را نقض می کند و ناقض یعنی «نقض کرد» و «ما الذی نقض الوضوء» راجع به حدث صدق می کند. در اینجا هم خود تکبیر دوم قطع است نه این که سبب قطع باشد؛ این که ما از نقض فریضه نهی شده ایم اگر کسی استدبار قبله کند خود استدبار قبله نقض فریضه است نه این که سبب نقض باشد.

پس این که ایشان گفتند «بر فرض تکبیر دوم سبب ابطال باشد سبب حرام می شود و سبب حرام حرام نیست» به این مطلب اشکال داریم که اگر صرفاً تکبیر دوم ضد اتمام واجب باشد سبب بطلان نماز قبلی بوده و موجب بطلان نماز جدید نمی شود که ما این مطلب را در فرضی که قصد استیناف داشت بیان می کردیم؛ ولی در اینجا قصد استیناف ندارد و عمداً تکبیر دوم را تکرار می کند. و اگر قطع فریضه حرام باشد خود تکبیر دوم مصداق قطع بوده و حرام است و دیگر نمی توان با آن نماز جدید را شروع کرد.

پس به نظر ما اگر روایات راجع به حرمت قطع فریضه صحیح باشد أصلاً عرف «لایقطعها» را بر همین «لایستدبر القبله، لایوجد القاطع» منطبق می داند، نه این که قطع چیزی در عالم هیولا باشد که این استدبار قبله سبب آن باشد.

پس به نظر ما اگر زیادی عمدی محقق شود چون قصد استیناف ندارد مبطل نماز است (اگر قصد استیناف باشد زیاده نیست) و در اینجا قبول داریم که تکبیر دوم مبطل تکبیر اول بوده و نیاز به تکبیرسوم وجود دارد.

## شروع نماز جدید در أثنای نماز از روی نسیان

**صاحب عروه در آخر این مسأله فرموده است**: و لو كان في أثناء صلاة فنسي و كبر لصلاة أخرى فالأحوط إتمام الأولى و إعادتها: ساگر کسی مثلاً مشغول نماز قضا بود و دچار غفلت شد و نماز أداء را شروع کرد احوط این است که نماز اول را تمام کرده و نماز را اعاده کند.

**مرحوم خویی فرموده اند:** نماز اول باطل نیست زیرا زیاده متقوّم به قصد جزئیت است و این شخص، قصد نداشته است که تکبیر نماز جدید جزء نماز قبلی باشد و قصد نماز جدید کرده است. بله، در سجود و رکوع به خاطر روایت قاسم بن عروه «لَا تَقْرَأْ فِي الْمَكْتُوبَةِ بِشَيْ‌ءٍ مِنَ الْعَزَائِمِ فَإِنَّ السُّجُودَ زِيَادَةٌ فِي الْمَكْتُوبَةِ»[[5]](#footnote-5) قبول کردیم که زیاده سجود و رکوع متقوّم به قصد جزئیت نیست؛ ولی این شخص هنوز به سجده نرفته است و تنها الله اکبر را به قصد نماز جدید گفته است که برگشته و نماز قبلی را ادامه می دهد و اگر این نماز جدید ادامه پیدا کرد و به رکوع و سجود رفت نماز دوم صحیح است. پس صرف گفتن الله اکبر به عنوان نماز جدید از روی نسیان، مبطل نماز اول نیست.

**ما بیان نمودیم که:** بر تکبیرة الاحرام ولو بدون قصد جزئیت، زیاده صدق می کند ولی چون زیاده، زیادی سهوی است دلیلی بر مبطلیت آن نداریم و حدیث لاتعاد شامل آن می شود و این مطلب را توضیح دادیم و لذا حق با مرحوم خویی است و نماز اول باطل نمی شود.

توجّه شود که طبق نظر مرحوم خویی اطلاق أمر به نماز در صورتی که در نماز رکوع و سجود انجام داده باشد، شامل نماز دوم می شود و فرض این است که عمداً این کار را انجام نداده است تا مصداق اجتماع أمر و نهی شود و امتثال أمر به نماز دوم محقق می شود؛ یعنی نماز اول به خاطر رکوع و سجود باطل می شود و دیگر اقحام صلاة فی صلاة مطرح نمی شود و نسبت به نماز دوم نیز اطلاق أمر شامل آن می شود و مشکلی ندارد. رکوع و سجود مبطل نماز قبلی است ولی طبیعی نماز دوم أمر دارد.

## شکل صحیح تکبیر و حکم اتصال به ما قبل و ما بعد

**صاحب عروه در ادامه فرموده اند**: و صورتها الله أكبر من غير تغيير و لا تبديل و لا يجزي مرادفها و لا ترجمتها بالعجمية أو غيرها و الأحوط عدم وصلها بما سبقها من الدعاء أو لفظ النية و إن كان الأقوى جوازه

**راجع به اینکه اول نماز «الله اکبر» لازم است، تقریبا تسالم بین عامه و خاصه وجود دارد**: تنها از ابوحنیفه نقل شده است که بیا نموده است که هر اسمی از اسمای خدا علی وجه التعظیم کفایت می کند مثل «الله العظیم، الله الجلیل»، ولی بقیه فقها غیر از ابوحنیفه گفتن «الله اکبر» را لازم دانسته اند؛ شافعی بیان نموده است که می تواند «الله اکبر» یا «الله الاکبر» بگوید و اصحاب شافعی گفته اند می تواند «الاکبر الله» بگوید و نقل شده است که سفیان ثوری، احمد، اسحاق، ابوثور و داود هم مثل شافعی «الله الاکبر» را کافی دانسته اند.

**مرحوم خویی فرموده اند:** آقای باید تکبیرة الاحرام به صورت «الله اکبر» گفته شود و نباید به ما قبل و ما بعد آن وصل شود و نباید بدون فاصله بگوید «نماز صبح می خوانم قربة الی الله الله اکبر».

ایشان راجع به أصل «الله اکبر» اجماع را مطرح نموده اند و این اجماع مفید علم است و اصلاً تسالم مسلمین است که باید «الله اکبر» گفته شود و توجّه نداشته اند که ابوحنیفه این مطلب را قبول ندارند.

**بهترین دلیل ایشان صحیحه حماد است**: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْماً يَا حَمَّادُ تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَنَا أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيزٍ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ لَا عَلَيْكَ يَا حَمَّادُ قُمْ فَصَلِّ قَالَ فَقُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَوَجِّهاً إِلَى الْقِبْلَةِ فَاسْتَفْتَحْتُ الصَّلَاةَ فَرَكَعْتُ وَ سَجَدْتُ فَقَالَ يَا حَمَّادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَأْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً قَالَ حَمَّادٌ فَأَصَابَنِي فِي نَفْسِي الذُّلُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَعَلِّمْنِي الصَّلَاةَ فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ مُنْتَصِباً فَأَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعاً عَلَى فَخِذَيْهِ قَدْ ضَمَّ أَصَابِعَهُ وَ قَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتَّى كَانَ بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثِ أَصَابِعَ مُنْفَرِجَاتٍ وَ اسْتَقْبَلَ بِأَصَابِعِ رِجْلَيْهِ جَمِيعاً الْقِبْلَةَ لَمْ يُحَرِّفْهُمَا عَنِ الْقِبْلَةِ وَ قَالَ بِخُشُوعٍ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدَ بِتَرْتِيلٍ وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثُمَّ صَبَرَ هُنَيَّةً بِقَدْرِ مَا يَتَنَفَّسُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ وَ مَلَأَ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ مُنْفَرِجَاتٍ وَ رَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى خَلْفِهِ حَتَّى اسْتَوَى ظَهْرُهُ حَتَّى لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنْ مَاءٍ أَوْ دُهْنٍ لَمْ تَزُلْ لِاسْتِوَاءِ ظَهْرِهِ وَ مَدَّ عُنُقَهُ وَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ ثَلَاثاً بِتَرْتِيلٍ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثُمَّ اسْتَوَى قَائِماً فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنَ الْقِيَامِ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ قَائِمٌ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ وَ بَسَطَ‌ كَفَّيْهِ مَضْمُومَتَيِ الْأَصَابِعِ بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْهِ حِيَالَ وَجْهِهِ فَقَالَ- سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ جَسَدِهِ عَلَى شَيْ‌ءٍ مِنْهُ وَ سَجَدَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَعْظُمٍ الْكَفَّيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ أَنَامِلِ إِبْهَامَيِ الرِّجْلَيْنِ وَ الْجَبْهَةِ وَ الْأَنْفِ وَ قَالَ سَبْعَةٌ مِنْهَا فَرْضٌ يُسْجَدُ عَلَيْهَا وَ هِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلٰا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً وَ هِيَ الْجَبْهَةُ وَ الْكَفَّانِ وَ الرُّكْبَتَانِ وَ الْإِبْهَامَانِ وَ وَضْعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ فَلَمَّا اسْتَوَى جَالِساً قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَعَدَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ وَ قَدْ وَضَعَ ظَاهِرَ قَدَمِهِ الْأَيْمَنِ عَلَى بَطْنِ قَدَمِهِ الْأَيْسَرِ وَ قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ سَجَدَ السَّجْدَةَ الثَّانِيَةَ وَ قَالَ كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى وَ لَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ بَدَنِهِ عَلَى شَيْ‌ءٍ مِنْهُ فِي رُكُوعٍ وَ لَا سُجُودٍ وَ كَانَ مُجَّنِّحاً وَ لَمْ يَضَعْ ذِرَاعَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ عَلَى هَذَا وَ يَدَاهُ مَضْمُومَتَا الْأَصَابِعِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي التَّشَهُّدِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّشَهُّدِ سَلَّمَ فَقَالَ يَا حَمَّادُ هَكَذَا صَلِّ»[[6]](#footnote-6)

حضرت از حماد سؤال می کند که «تحسن ان تصلی»؟ در جواب می گوید که من کتاب حریز که در مورد نماز است را حفظ هستم. حضرت فرمود «لا علیک یا حماد» باکی بر تو نیست، مهم نیست؛ بلند شو و همین جا یک نماز بخوان. و او هم نماز می خواند و حضرت مطلب مذکور را راجع به نماز حماد بیان می کند و حماد تعبیر به «فاصابنی فی نفسی ذل» می کند یعنی خوار شدم. ولی او در جواب «جعلت فداک» می گوید و شیعه به او می گویند که اگر یک حرفی ناخوشایندش باشد قهر نمی کند برود، بلکه به حضرت می گوید که قربانتان شوم به من نماز را یاد بدهید.

محل استدلال در این روایت تعبیر «و قال بخشوع الله اکبر» است و در انتهای روایت حضرت می فرماید «یا حماد هکذا صل» که أمر تعیینی به حماد می کند که همین طور که من نماز می خوانم نماز بخوان یعنی الله اکبر را منفصل از قبل و منفصل از ما بعد آن بگو و تکبیر را به صورت «الله اکبر» بگو. ادامه بحث را در جلسه بعد دنبال خواهیم نمود.

1. سوره نمل، آيه 14. [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص42.](http://lib.eshia.ir/11005/1/42/%D8%AE%D8%B5%D9%84%D8%AA%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-2)
3. در کلاس برخی تلامذه چنین فرمودند: اشکالی ندارد در نفس خود ادّعا کنیم الآن شب است، شبیه این که شخصی ادّعا می کند مالک است با این که یقین دارد مالک نیست. و برخی دیگر فرمودند: ادّعا یک أمر انشائی نفسانی است و أمر واقعی نیست که آن را درک کنیم و لذا انشای خلاف واقع مشکلی ندارد. [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص318.](http://lib.eshia.ir/11005/3/318/%D8%B2%DB%8C%D8%A7%D8%AF%D8%A9) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص318.](http://lib.eshia.ir/11005/3/318/%D8%B2%DB%8C%D8%A7%D8%AF%D8%A9) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص311.](http://lib.eshia.ir/11005/3/311/%D9%81%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%81%D8%AA%D8%AD%D8%AA) [↑](#footnote-ref-6)